



معرفی و بررسی ترجمه قرآن کریم
از دکتر حداد عادل
محمدعلی کوشا

از قرن چهارم هجری تا کنون (۱۴۳۳ هجری قمری) بیش از ۱۷۰ ترجمه فارسی چاپ شده از قرآن کریم به صورت مستقل یا در ضمن تفسیر آیات به دست مترجمان ایرانی انجام پذیرفته است.^۱ نکته جالب توجه اینکه نیمی از این آثار در طول سه دهه پس از انقلاب اسلامی به تحریر آمده و انتشار یافته است که این خود گویای تحولی بزرگ در فکر و فرهنگ مردم ایران زمین به برکت انقلاب بزرگ اسلامی است.

بی‌گمان، در طول نزدیک به پانزده قرن که از ظهور دین مبین اسلام می‌گذرد، بیشترین شناخت غیر عرب زبانان از قرآن کریم، از طریق ترجمه و تفسیر آیات بوده است؛ به همین جهت این فن یکی از مؤثرترین شیوه‌های معرفتی این کتاب آسمانی برای مخاطبان گوناگونش بوده و خواهد بود. بنابراین برای آگاهی از محتوای قرآن، ترجمه آن به زبانهای مختلف امری لازم و ضروری است و *«مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانٍ قَوْمِهِ يُبَيِّنُ لَهُمْ...»* (ابراهیم، ۴) «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا [حقایق] را برای آنان روشن سازد...».
اما در خصوص چگونگی فن ترجمه قرآن، شرط نخست، آشنایی با اصول و مبانی آن است؛ و برای این امر استقلال علمی نقش اساسی و پایه‌ای ایفا می‌کند. البته کسانی که دارای

۱. نسخه‌های خطی ترجمه‌های چاپ نشده در کتابخانه‌ها فراوان است به طوری که مجموعه کامل و ناقص آنها به ۸۹۵ نسخه ترجمه فارسی می‌رسد. ر.ک: فهرستگان نسخه‌های خطی ترجمه‌های فارسی قرآن کریم، علی صدراپی خوبی، مرکز ترجمه قرآن مجید به زبانهای خارجی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

این شرایط باشند بسیار اندک اند؛ زیرا روند کارشان بر اجتهاد در این امر است و طبعاً آثار آنان نیز مستقل و اجتهادی و به دور از هرگونه تلفیق و التقاط و مونتاژ خواهد بود.



از جمله ترجمه‌های مطرح و در خور توجه در یک سال اخیر، ترجمه قرآن توسط دانشمند فرهیخته، آقای دکتر غلامعلی حدادعادل است که سابقه خدمات فرهنگی ایشان، قبل و بعد از انقلاب اسلامی بر اهلش پوشیده نیست. این اثر پربار و برگ معرفتی، در سایه‌سار قرآن کریم در قالب ترجمه کلام الهی، به شکلی نیکو، جلب توجه و جلوه‌گری نموده است.

زیبایی نگارش، نثر معیار در خور همگان، معادلهای

فارسی روان، استواری جملات و رعایت نکات ادبی و گاه ارائه ظرافت‌های بلاغی، از جمله ویژگیهای این ترجمه است. ولی با همه محسنات و جلوه‌های زیبای آن، ترک اولی‌هایی در آن به چشم می‌خورد که به صورت کوتاه و فشرده به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود. اما پیش از آن، ذکر نمونه‌هایی از نقاط قوت این ترجمه لازم و ضروری می‌نماید.

نمونه‌هایی از نقاط قوت:

۱. سوره انفال، آیه ۶۴: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ «ای پیامبر، خدا برای یاری تو و مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند بسنده است».
 ۲. سوره اسراء، آیه ۱۱: وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا «و انسان بدی را همان گونه می‌خواهد که خوبی را، و انسان عجول است».
 ۳. سوره مریم، آیه ۱۸: قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا «مریم بدو گفت تو اگر پرهیزگاری (باک ندارم و الا)، از تو به خدای مهربان پناه می‌برم».
 ۴. سوره نمل، آیه ۸۲: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ «و چون حکم (عذاب ما) درباره آنها تحقق یابد برایشان از زمین جنبنده‌ای بیرون آوریم تا با ایشان سخن گوید، چراکه مردم آیات ما را باور نکرده بودند».
- که البته باید به جای «تا با ایشان سخن گوید» جمله «که با ایشان سخن می‌گوید» باشد، زیرا

جمله «تکلمهم» صفت برای «دائبة» است.

۵. سوره طور، آیه ۴۴ و ۴۵: «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ. فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ» (اگر پاره‌ای از آسمان را در حال سقوط (بر سرخود) ببینند (از سر لجاجت و انکار) گویند ابری است متراکم. پس (حال که چنینند) رهانشان کن تا با روزشان روبه‌رو شوند؛ همان روز که در آن بیهوش خواهند شد).

۶. سوره حدید، آیه ۲۵: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَكَيْعَلَّمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (ما پیامبران را با دلائل روشن فرستاده‌ایم و با آنان کتاب و ترازو نازل کرده‌ایم تا مردم به عدل و داد برخیزند و آهن را نیز نازل کرده‌ایم، که در آن هم خوف و خطری سخت است و هم فوایدی برای مردم، این همه از آن روست که تا خداوند آن کسان را که نادیده او را و پیامبرانش را یاری می‌کنند معلوم گرداند؛ خداوند توانایی پیروزمند است).

این شش مورد، می‌تواند نمونه‌هایی از برتری این ترجمه نسبت به شماری از ترجمه‌ها از جهت روانی نثر متعارف آن باشد. ضمناً نقل این موارد بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف در کیفیت نگارش و علائم سجاوندی آنها بوده است.

نمونه‌هایی از ترک اولی‌ها:

۱. بقره: ۷۱ - «... إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ ...» «... آن گاو است که رام نیست، زمین را شخم می‌زند ولی کشت را آبیاری نمی‌کند».

ترجمه این آیه اشکال اساسی دارد، زیرا جمله «تثير الارض» محلاً مرفوع و صفت دوم بقره است و جمله «لا تسقي الحرث»، محلاً مرفوع و عطف بر جمله تثير الارض است. بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است: «آن گاو است نه رام که زمین را شخم زند و نه کشت را آبیاری کند».

۲. بقره: ۱۱۵ - «وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَ مَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (مشرق و مغرب از آن خداست، به هر سو رو کنید، همانجا روی خداست؛ همانا خداوند وسعت بخش و داناست).

کلمه «واسع» در اینجا برخلاف دیگر موارد آن در تمام قرآن کریم، صفت ذات خداست نه

صفت فعل؛ به دلیل «فاینما تولوا فثم وجه الله» که مشعر به ذات و وجود خداست. ولی در دیگر موارد به معنای «گشایشگر» است. بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است: «و مشرق و مغرب از آن خداست، به هر سو رو کنید، همانجا روی خداست. همانا خدا گسترده وجودی داناست». ضمناً معادل دقیق کلمه «الله» واژه «خدا» است نه «خداوند» که معادل «مالک» و «صاحب» است و نثر کهن هم مؤید این معناست. قرآن پژوه بزرگ مرحوم آیت الله معرفت هم بارها روی این جهت تأکید می‌ورزیدند؛ هر چند که شماری از نویسندگان معاصر پسوند «وند» را بدان افزوده‌اند!

۳. بقره: ۲۸۰ - وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ «و اگر (بدهکاری) تنگدست بود مهلتی باید، تا دستش باز شود و چنانچه بر او ببخشید، اگر بدانید، برایتان بهتر است».

در جمله «ان تصدقوا» آن ناصبه فعل را به تأویل مصدر می‌برد و معادل آن «بخشیدن» است نه اینکه به صورت «ان» شرطیه در آید که بیشتر مترجمان در ترجمه آن لغزیده‌اند. بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است: «و اگر [بدهکار] تنگدست است، مهلتی باید تا گشایشی یابد، و اگر بدانید، بخشیدن برایتان بهتر است».

۴. آل عمران: ۱۷۳ - ... إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ ...

«مردم برای (جنگیدن با) شما گرد آمده‌اند».

کلمه «جمعوا» متعدی است نه لازم. بیشتر قریب به اتفاق مترجمان در ترجمه این آیه لغزیده‌اند!

ترجمه دقیق آیه چنین است: «... همانا مردم در برابر شما [سپاهی] گرد آورده‌اند».

۵. نساء: ۱۰۱ - ... فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ ...

«باکی نیست که نمازتان را کوتاه کنید...»

تعبیر آیه «من الصلوة» است نه «صلاتکم»! و ترجمه «علیکم» نیز لحاظ نشده است. ترجمه دقیق آیه چنین است:

«بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید».

۶. نساء: ۱۰۲ - ... أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ ...

«اگر سلاح خود را به زمین نهد...».

معرفی و بررسی ترجمه قرآن کریم از دکتر حداد عادل ۸۹ □

«آن» ناصبه است نه «ان» شرطیه! و «اسلحه» هم جمع است نه مفرد. ترجمه دقیق آیه چنین است: «که سلاحهای خود را بر زمین نهد».

۷. نساء: ۸۹ - ... حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ...

«مگر آنکه در راه خدا هجرت کنند».

«حَتَّى» در هیچ جای قرآن به معنای «مگر» نیست. (ر.ک: مغنی اللیب). ترجمه دقیق آیه چنین است: «تا اینکه در راه خدا هجرت کنند».

۸. اعراف: ۲۹ - قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ... «بگو پروردگارم به

عدل و داد فرمان داده که در هر مسجدی روی خویش سوی خدا کنید».

ترجمه او در «واقیموا» لحاظ نشده و به جای آن «آن» ناصبه فرض شده است!

ترجمه دقیق آیه چنین است: «بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است و در هر

مسجدی روی خود را به سوی او بدارید».

۹. رعد: ۱۷ - ... فَأَحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا ...

«و سیلاب کفی بر سر آب با خود آورده...».

اولاً «رابیاً» صفت «زَبَدًا» است نه مضاف الیه آن! ثانیاً «رابی» به معنای «بالا آمده» است نه

«بر سر آب» که لازمه معنای آن است.

ترجمه دقیق آیه چنین است: «و سیلاب کفی برآمده [بر روی خود] برداشته است...»

۱۰. حج: ۲۴ - وَ هُدُّوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ...

«و رهنمون می شوند به سخنی خوش...».

«القول» معرفه است نه نکره!

ترجمه دقیق آیه چنین است: «و به گفتار پاک و دلنشین رهنمون می شوند».

۱۱. صافات: ۱۱۷ - وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ

«و به آن دو کتابی واضح و روشن عطا کردیم».

«الکتاب» معرفه است نه نکره! ترجمه دقیق آیه چنین است: «و به آن دو آن کتاب روشن و

روشنگر دادیم».

۱۲. فصلت: ۴۶ - مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ... «هر که کار نیک کند به سود

خود کرده است و هر که بد کند به زیان خود کرده است».

«صالحاً» نکره است نه معرفه!

ترجمه دقیق آیه چنین است: «هر که کاری شایسته کند به سود خود اوست، و هر که بدی کند به زیان اوست...».

۱۳. فتح: ۲۹ - مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ... «محمد پیامبر خداست و آنان که با اویند با کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان...».

اولی و سزاوار این است که «رسول الله» صفت یا عطف بیان برای «محمد» باشد نه خبر. زیرا، اولاً اگر «رسول الله» را خبر بگیریم - همان گونه که در شماری از تفاسیر و ترجمه‌ها دیده می‌شود - آنگاه آیه خبر از رسالت محمد داده است؛ گویی که تازه آغاز رسالت آن حضرت است! و حال آنکه سالها از زمان رسالت آن حضرت گذشته بوده که این آیه نازل گردیده است. و ثانیاً، اگر رسول الله را خبر بگیریم، عملاً پیامبر را از صفات حمیده‌ای که در این آیه آمده - اشداء علی الکفار و رحماء بینهم... - جدا نموده‌ایم و آنها را تنها برای یارانش دانسته‌ایم؛ درحالی که شخص پیامبر (ص) از هر کسی اولی به داشتن صفات مذکور است. بنابراین ترجمه دقیق آیه این است: «محمد - فرستاده خدا - و آنان که با اویند بر کافران سرسخت [و] میان خود مهربان‌اند...». ضمناً در دنباله آیه که می‌فرماید: ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ... «این حکایت آنهاست در تورات و حکایت آنهاست در انجیل؛ همچون مزرعه‌ای که جوانه خود را برون آرد»، و او در «و مثلهم» استینافیه است نه عاطفه. بنابراین ترجمه دقیق و صحیح آن چنین است: «این است حکایت آنها در تورات؛ و حکایت آنان در انجیل همچون کشته‌ای است که جوانه خود را برون آرد...» بنابراین وصف آنان در تورات غیر از وصف آنان در انجیل است، نه آنکه توصیف آنها در تورات و انجیل یکی باشد که در این ترجمه و شماری از ترجمه‌ها آمده است!

۱۴. ق: ۱۹ - وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ «تا آنکه» سكرات مرگ، به حقیقت فرا رسد، (آری) این همان چیزی است که از آن می‌گریختی».

اولاً «سکره» مفرد است نه جمع، و ثانیاً اولی و سزاوار این است که باء بِالْحَقِّ را بای تعدیه بگیریم نه چیز دیگر؛ و آیه را این گونه ترجمه کنیم:

«و بیهوشی مرگ، حق را آورد؛ این همان چیزی است که از آن می‌گریختی».

زیرا اولاً در این صورت مفهوم آیه، پیام‌دار می‌شود و نشان می‌دهد که در حالت جان دادن

معرفی و بررسی ترجمه قرآن کریم از دکتر حداد عادل □ ۹۱

و قطع ارتباط با دنیاست که آدمی همه پرده‌های پندار و دودلی را پشت سر می‌نهد و حق و حقیقتی را که به او وعده داده بودند بالعیان مشاهده می‌کند. ثانیاً در موارد فراوانی در آیات دیگر «جاء» با «ب» آمده و متعدی شده است. ولی براساس ترجمه ایشان و شماری دیگر از ترجمه‌ها، آیه فقط خبری داده است و بس! و حال آنکه این آیه تنها در مقام خبر از یک واقعه نیست بلکه بالاتر از آن اشاره به حقیقتی می‌کند که در آن شرایط خاص بر انسان مکشوف می‌شود.

۱۵. تکاثر: ۵ و ۶- کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ. لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ «زنهار، که اگر می‌دانستید، دانستنی یقینی، بی‌گمان جهنم را به مدد آن دانستن به چشم می‌دیدید».

باید توجه کرد که «لو تعلمون» جوابش در تقدیر است که عبارت است از [لَمَّا أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرَ]. نه اینکه «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» جواب آن باشد؛ زیرا «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» که با لام آغاز شده امری محقق‌الوقوع است نه مشروط. بنابراین کلمه «لتروُنَّ» کلامی مستأنفه است و لام آن هم لام قسم است نه لام جواب شرط. شیخ طبرسی در مجمع البیان گوید: لَوْ تَعْلَمُونَ الْأَمْرَ عِلْمًا يَقِينًا لَشَغَلَكُمُ مَا تَعْلَمُونَ عَنِ التَّفَاخُرِ وَالتَّبَاهِي بِالْعِزِّ وَالكَثْرَةِ. ابن انباری در البیان فی غریب اعراب القرآن گوید: «لو تعلمون» جوابه محذوف، و تقدیره: [لَوْ عَلِمْتُمْ لَمَّا أَلْهَأَكُم] و عِلْمُ الْيَقِينِ، منصوبٌ علی المصدر. ابوالبقاء عکبری نیز در کتاب إِمْلَاءُ مَا مَنَّ بِهِ الرَّحْمَانُ گوید: «لو تعلمون» جوابه محذوف: ای لو علمتم لرجعتم عن کفرکم. صاحب کشف نیز همین نظر را دارد. ابن عطیه نیز در المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز می‌نویسد: جواب لو محذوفٌ مقدرٌ فی القول. علامه طباطبایی نیز در المیزان نخست همین نظر را آورده و عین عبارت طبرسی را نقل کرده است. اما بعداً می‌گوید: این نظر چندان مسلم نیست بلکه ظاهراً مراد از دیدن جحیم، پیش از قیامت و به چشم بصیرت دیدن است! ولی چنین استدلالی چندان موجه به نظر نمی‌آید؛ زیرا اولاً امر محقق‌الوقوع حتمی مثل «لَتَرَوُنَّ» صحیح نیست که در جواب شرط واقع شود. ثانیاً جمله آغازین آیه (الهیکم التکاثر) خود قرینه روشنی است که جواب «لَوْ تَعْلَمُونَ» محذوف باشد که همان [لَمَّا أَلْهَأَكُمُ التکاثر] باشد. بنابراین ترجمه دقیق آیه شریفه چنین است: «زنهار، اگر علم قطعی داشتید [تفاخر شما را سرگرم نمی‌کرد]. بی‌گمان، آن آتش برافروخته [جهنم] را خواهید دید».

۱۶. شعراء: ۱۹- وَفَعَلَتْ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ «وکردی آنچه کردی، و تو کافر نعمتی».

در این ترجمه، کلمه «فَعَلْتِكَ» نادیده انگاشته شده است! ترجمه دقیق آیه چنین است: «و کارت را کردی، آن گونه که کردی! و تو از ناسپاسانی».

۱۷. قمر: ۳۶- وَ لَقَدْ اَنْذَرْتَهُمْ بِطُغْيَانِهِمْ بِأَنْذَرِ اللَّوْطِ نِيزَ اَنَّا رَا اَزْخِشْمَ وَ سَخْتِغِيرِي مَا بِيْمَ دَادَ، اَمَا اَنَّا نَ دَرِ بَرَابِرِ اَنِّ هِشْدَارِهَا خَيْرِه سِرِي كَرْدَنَدَ.

«تَمَارَوْا» از مصدر «تماری» به معنای: ۱. تردید داشتن ۲. تکذیب نمودن ۳. بحث و مجادله کردن است، نه خیره سری که تقریباً لازمه معنا به حساب می آید.

ترجمه دقیق آیه چنین است: «و بی گمان، [لوط] درباره کیفر سخت ما به آنان هشدار داد، ولی آنان در برابر آن هشدارها به جدل پرداختند».

۱۸. غاشیه: ۱۷- اَفَلَا يُنظَرُونَ اِلَى الْاَيْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ «آیا در شتر نمی نگرند که چسان آفریده شده است»؟

کلمه «ایل» معنای جمع دارد و باید به «شتران» یا «گله شتر» ترجمه شود. راغب در مفردات گوید: «الابل يقع على العيران الكثيرة ولا واحد له من لفظه: ابل به شتران بسیار گفته می شود و از لفظ خود مفردی ندارد. در المصباح المنير نیز آمده است: الابل اسم جمع لا واحد لها و هي مؤنثة: ابل اسم جمعی است که مفرد ندارد و آن لفظی مؤنث است. صاحب لسان العرب هم از قول جوهری همین را نقل کرده است.

نسفی و دهلوی آن را به صورت «اشتران» و «شتران» ترجمه کرده اند که دقیق و صحیح است.

از همین قبیل است: واژه های «ضأن»، «معز»، «بقر» و «غنم» که معنای جمع دارند. ابن منظور در لسان العرب می نویسد: «الغنم»: الشاة لا واحد له من لفظه: غنم به معنای گوسفندان است و از لفظ خود مفرد ندارد، هذه غنم، لفظ للجماعة، فإذا افردت الواحدة قلت: شاة؛ اینها گوسفندان اند. کلمه ای است برای جمع و اگر مفرد آن را خواستی می گویی: «شاة».

همچنین اهل لغت «ضأن» را جمع «ضائن» و «معز» را جمع «ماعز» دانسته اند: در لسان العرب آمده است: والضائن: خلاف الماعز، والجمع الضأن، والضأن مثل المعز والمعز.

معرفی و بررسی ترجمه قرآن کریم از دکتر حداد عادل ۹۳ □

در المصباح المنیر نیز آمده است: المَعز اسم جنس لا واحد له من لفظه و هی ذوات الشعر من الغنم، الواحدة شاة.

بر این اساس ترجمه کلمات یاد شده به مفرد (گوسفند، بز، گاو) دقیق نیست. ترجمه دقیق آیه ۱۷ سوره غاشیه چنین است: «آیا به شتران نمی نگرند که چگونه آفریده شده اند؟» ۱۹. نور: ۶۳ - لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا «پیامبر را، در میان خود، آن چنان که یکدیگر را صدا می زنید صدا مزنید».

در این ترجمه، سیاق آیه در نظر گرفته نشده لذا «دعا» را به معنای صدا زدن گرفته اند! و حال آنکه سیاق آیه نشان می دهد که مقصود از «لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ» نهی از چگونگی صدا زدن آن حضرت نیست که مثلاً به جای یا محمد یا ابوالقاسم بگویند که محترمانه است. بلکه موضوع، مسئله مهم دعوت پیامبر است که هنگامی که مؤمنان را برای امر مهم و جامعی همچون جهاد و مانند آن فرا می خواند، این دعوت را همانند دعوت همدیگر نشمرند که به دلخواه آن را رد یا قبول کنند.

بنابراین، سخن از فراخوانی پیامبر و ترک نکردن مجلس اوست نه سفارش به اینکه به محمد، یا رسول الله بگویند. علامه هم در المیزان این وجه را انطباق به سیاق آیه دانسته است. طبری نیز از ابن عباس همین قول را صحیح دانسته است. ابن جزی در تفسیرش التسهیل لعلوم التنزیل گوید: يُقَوَّى هذا القولَ مناسبتُهُ لما قَبْلَهُ. یعنی این قول را مناسبتش با پیش از خود، تقویت می کند. بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است:

«دعوت پیامبر را میان خودتان همانند دعوت همدیگر نشمرید [که به دلخواه خود آن را رد یا قبول کنید]».

۲۰. بلد: ۴ - لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ «که همانا ما آدمی را در رنج و سختی آفریدیم». «کبد» در دو معنا استعمال شده است: ۱. رنج و سختی ۲. میانه و تعادل. الشمس فی کبد السماء: آفتاب در میانه آسمان است. بیشتر قریب به اتفاق مترجمان آن را به معنای رنج و سختی گرفته اند. ولی اگر کبد را در اینجا به معنای رنج و سختی ترجمه کنیم، آیه پیام خاصی نخواهد داشت و تنها بازگوی رنج و گرفتاری آدمیان خواهد بود!

اما اگر آن را به معنای «تعادل و استقامت» ترجمه کنیم، با آیاتی همچون «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین، ۴) و «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون، ۱۴) قریب المضمون و

همسو و طبعاً پیام‌دار خواهد بود.

۲۱. یوسف: ۹ - اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ «یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی (دیگر) اندازید تا روی پدرتان تنها به سوی شما باشد و از آن پس مردمانی درستکار شوید».

فعل مضارع «تَكُونُوا» عطف بر فعل مضارع «يَخْلُ» است و هر دو به دلیل اینکه در جواب طلب «اقتلوا» و «اطرحوا» قرار گرفته‌اند به شرط مقدر مجزوم شده‌اند؛ یعنی نتیجه قهری کشتن یوسف یا دور کردن او دو چیز است: ۱. جلب توجه پدر ۲. آسوده خاطر شدن از عدم وجود یوسف. بنابراین مراد از صلاحیت که در آیه با تعبیر «وتكونوا من بعده قوماً صالحين» بیان شده صلاحیت دنیوی یعنی آسوده خاطر بودن و دغدغه نداشتن و موجّه بودن نزد پدر است نه صلاحیت اخروی از طریق توبه نمودن از عمل ناجوانمردانه خویش، آن گونه که در این ترجمه و شماری دیگر از ترجمه و تفسیرها آمده است!... فتعین ان یکون المراد من الصلاح فيه الصلاح الدنیوی، ای صلاح الأحوال فی عیشهم مع ابیهم، ولیس المراد الصلاح الدینی؛ (التحریر و التتویر، ابن عاشور، ذیل آیه).

بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است:

«یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی (دور) بیندازید که توجه پدرتان به شما اختصاص می‌یابد و از آن پس گروهی شایسته [و درخور توجه او] می‌شوید».

بنابراین، برادران یوسف، شایسته شدن خویش را نتیجه قهری و لازمه ضروری کشتن یا تبعید یوسف دانسته‌اند و این هرگز نمی‌تواند به معنای شایستگی معنوی و الهی بعد از توبه و تضرع آنان به درگاه خدا باشد که در بیشتر ترجمه‌ها دیده می‌شود! و مراد از «صالحین» صلاح دنیوی و آسوده خاطر بودن و داشتن زندگی شایسته - بدون یوسف - در کنار پدر است نه صلاح دینی و اخروی پس از انجام توبه.

در بیشتر ترجمه‌ها و این ترجمه نه تنها به جزم «تكونوا» توجه نشده بلکه عبارت پردازی ترجمه به گونه‌ای است که جمله، معنای امری پیدا کرده است!

۲۲. نساء: ۱۱ - ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ... «البتة بعد از آنکه به وصیتی که متوفی کرده عمل شود یا وامی که دارد پرداخت شود». تعبیر «عمل شود» و «پرداخت شود» این ترجمه را همچون دیگر ترجمه‌ها که کلمات «انجام»، «پرداختن»، «ادای» به آن افزوده‌اند،

مفهوم آیه را با مشکل جدی مواجه ساخته است، زیرا چنین معادل‌هایی با متن آیه منطبق نیست و قرائن پیوسته هم مؤید و بیانگر آنها نیست و در واقع این گونه ترجمه، معنایی را از آیه نشان می‌دهد که در متن آیه خبری از آن نیست و نمی‌توان بدان ملتزم شد.

توضیح: جمله «بعد از آنکه به وصیتی که متوفی کرده عمل شود» یا «وامی که دارد پرداخت شود» دلالت دارد بر اینکه سهم الارث وارثان آنگاه به آنها می‌رسد که وصیت‌های متوفی را انجام داده باشند. در حالی که «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ» در این آیه قیدی است برای اصل سهام؛ یعنی سهام دو سوم و یک سوم و یک ششم که در آیه ذکر شده به تمامی ترکه تعلق نمی‌گیرد بلکه بعد از مقدار وصیت تعلق می‌گیرد. به تعبیر دیگر مالکیت وارثان از ترکه متوفی مقید می‌شود به پس از مقدار وصیت، و این ربطی به عمل یا انجام وصیت ندارد. این آیه بیان می‌کند که سهام ارث به مقدار دین تعلق نمی‌گیرد و وارثان مالک میراث هستند بجز مقدار دین متوفی. ر.ک: ترجمان وحی، شماره ۲۲، مقاله سید محمدرضا صفوی، ص ۴۷-۶۱).

بنابراین لازم نیست که دیون متوفی پراخت شود یا وصیت‌های او انجام گیرد تا وارثان مالک سهام خویش گردند. در حالی که این ترجمه و ترجمه‌های مشابه آن بیان می‌کنند که تا وصیت‌های متوفی انجام نگیرد و تا دیون او پراخت نشود وارثان سهم خویش را نمی‌برند! یک مثال روشن: اگر فرض کنیم متوفی وصیت کرده باشد که مسجدی بسازند یا برای او حج و نماز بگذارند، بر حسب این ترجمه و دیگر ترجمه‌های مشابه آن، وارثان باید صبر کنند تا مسجد ساخته شود و سالهای آینده برای او حج و نماز بگذارند، آنگاه سهام را میان خود تقسیم کنند و مالک آن شوند! در حالی که نه آیه این را می‌گوید و نه فقهی چنین فتوایی داده است. بنابراین وجود کلمات زائدی چون «عمل شود»، «پرداخت شود»، «انجام»، «پرداختن» و «ادا کردن» که در ترجمه این آیه معمولاً به کار می‌رود، خلاف مقصود آیه است. ترجمه صحیح و دقیق آیه چنین است:

«[اینها] پس از [کسر مقدار یا استثناء] وصیتی است که متوفی بدان وصیت می‌کند و پس از

[کسر] بدهکاری‌ای است که دارد».

همین تصحیح نیز در ترجمه آیات ۱۲ همین سوره نساء در ذیل جملات:

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ

باید اعمال گردد.

۲۳. مؤمنون: ۵ و ۶- وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ «و آنان که دامان خود را (پاک) نگه می‌دارند. مگر با همسران و کنیزانشان، که دیگر بر آنان سرزنش نیست».

در این ترجمه، همچون شماری از ترجمه‌ها، افزوده‌ای وجود دارد که مفهوم آیه را به انحراف می‌کشاند. در اینجا افزوده کلمه «پاک» سبب گردیده که چنین تصور شود که مؤمنان با همسران و کنیزانشان دامان خود را پاک نمی‌دارند!
ترجمه دقیق آیه چنین است: «و آنان کسانی‌اند که شرمگاه‌های خود را نگه می‌دارند مگر بر همسرانشان یا کنیزانشان».

۲۴. مائده: ۱- أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ...

«... (گوشت) چهارپایان، بجز آنچه به شما گفته می‌شود، بر شما حلال است...». در این ترجمه مثل بسیاری از ترجمه‌ها کلمه «گوشت» افزوده شده که حلیت «بهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» را منحصر به گوشت آن نموده و دیگر فراورده‌های دامی از قبیل: شیر، چربی‌ها، مغز، پشم، کرک، پوست و حتی جگر و مغز را خارج ساخته است!
ضمناً معادل فارسی «بهِيمَةِ الْأَنْعَامِ» نیز «چهارپایان بسته زبان» است.
بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است: «چهارپایان بسته زبان جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می‌شود بر شما حلال است».

۲۵. بقره: ۶- إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ «برای کافران فرق

نمی‌کند؛ چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی، ایمان نخواهند آورد».

این ترجمه و بسیاری از دیگر ترجمه‌های این آیه به گونه‌ای است که چنین القا می‌کند که انذار پیامبر درباره کافران بی‌اثر است! چون به هر حال آنها ایمان نمی‌آورند! و حال آنکه تاریخ اسلام گواه است که بسیاری از کافران پس از انذار، ایمان آوردند و بر آن هم استوار ماندند. نکته‌ای که توجه بدان در ترجمه این گونه آیات بسیار مهم است اینکه موصولات، مثل: «ما»، «مَنْ»، «الَّذِي»، «الَّتِي» در دو مقام به کار می‌روند و به تعبیر دیگر تحمل دو معنا دارند: ۱. معنای عام و مطلق که ناظر به فرد یا افرادی خاص نیستند، ۲. معنای خاص که ناظر به

فرد یا افرادی خاص هستند. به بیان دیگر: گاهی در معنای جنس، و گاهی در معنای عهد ذهنی و ذکری به کار می‌روند. «الذین» در این آیه مُشعر به عهد ذهنی و ذکری است؛ یعنی کافران خاصی که به هیچ صراطی مستقیم نبودند و در مقابل دعوت پیامبر لجاجت می‌ورزیدند و حق را نمی‌پذیرفتند. اینجا برای آنکه مفهوم درست آیه را در ترجمه نشان دهیم از کلمه این یا آن که اشاره به افراد خاصی از کفار دارد استفاده می‌کنیم. بنابراین ترجمه دقیق آیه چنین است: «بی‌گمان، این کسانی که کفر ورزیدند برایشان یکسان است، چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند». و معلوم است که این کسان، افرادی چون ابوجهل و ابولهب و مغیره بوده‌اند

۲۶. مائده: ۵۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی از اهل کتاب پیش از خودتان را و نیز کافران را که دین شما را به تمسخر و بازی می‌گیرند، یار و سرپرست (خود) مگیرید».

قید «هُزُؤًا وَ لَعِبًا» فقط مربوط به «الذین اتوا کتاب» است و شامل «الکفار» نمی‌شود؛ زیرا عطف «الکفار» بر «الذین اتخذوا» حکایت از تغایر دو گروه یاد شده دارد. گروه اول که اهل کتاب اند دین مسلمان‌ها را به مسخره و بازی می‌گیرند، و گروه دوم کفارند که از ولایت هر دو گروه آنها بر مسلمان‌ها نهی شده است. ترجمه دقیق آیه چنین است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی از اهل کتاب پیش از خودتان را که دین شما را به مسخره و بازی می‌گیرند و [نیز] کافران را به سرپرستی مگیرید».

۲۷. مائده: ۶۵- وَ لَدَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ «و آنان را در بهشت‌هایی پُر نعمت (جنت‌النعیم) وارد می‌کردیم». «جنت‌النعیم» در دیگر سوره‌های: یونس، ۹؛ حج، ۵۶؛ لقمان، ۸؛ صافات، ۴۳؛ واقعه، ۱۲ و قلم ۳۴ آمده است. با اینکه این دو کلمه به صورت مضاف و مضاف‌الیه است اما در ترجمه‌ها به صورت صفت و موصوف آمده است! اگر حالت مضاف بودن را رعایت کنیم، ناچار باید تعبیر «بهشت‌های نعمت» به کار بریم که البته چندان جالب نیست. شاید تعبیر «بهشت‌های سراسر نعمت» گویاتر باشد. البته بعید هم نیست که تعبیر «بهشت‌های پُر نعمت» با این توجیه که در قالب ترجمه فارسی گاهی مضاف و مضاف‌الیه عربی نیز شکل صفت و موصوف به خود می‌گیرد صحیح باشد.

۲۸. انعام، ۹- «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» (و اگر می خواستیم که او فرشته‌ای باشد، باز هم وی را به صورت مردی درمی آوردیم و کار را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم).

کلمه «يَلْبَسُونَ» در این ترجمه نادیده گرفته شده است!

ترجمه دقیق آیه چنین است:

«و اگر او را فرشته‌ای قرار می دادیم، ناگزیر او را به صورت مردی در می آوردیم و آنچه را اکنون بر خود و دیگران] مشتبه می سازند، همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم».

۲۹. لقمان، ۱۰- «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» (آسمانها را بی هیچ ستونی که توانید دید آفریده...)».

«عَمَدٌ» جمع «عمود» است. چنانکه در مفردات راغب آمده: العمود جمعه عُمُدٌ و عَمَدٌ. بنابراین، ترجمه دقیق آیه چنین است: «آسمانها را بدون ستون هایی که آنها را ببینید آفریده است».

ولی «عَمَدٌ» در سوره هُمَزَه درست ترجمه شده است: فی عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ = در ستون هایی بلند و کشیده»

۳۰. تغابن: ۶- «فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا» (می گفتند آیا مردمی (مثل خود ما) می خواهند ما را هدایت کنند)؟

کلمه «بشر» در لغت عرب، هم در معنای مفرد استعمال می شود مثل: وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا (شعراء، ۱۸۶) «تو جز انسانی مانند ما نیستی» و هم در معنای جمع مانند «ما أنتم إلا بشر مثلنا» شما جز انسانهایی مثل ما نیستید. در این گونه موارد قرینه لفظی یا غیر لفظی نشان می دهد که این کلمه در کدام معنا به کار رفته است. در آیه فوق به دلیل ارجاع ضمیر جمع در «بهدوننا» به «بشر» مراد از آن معنای جمع است نه مفرد. بنابراین ترجمه بهتر آیه چنین است: «پس گفتند: آیا آدمیانی [از جنس ما] ما را هدایت می کنند؟! البته اگر واژه «مردمی» در ترجمه ایشان را اسم جمع بدانیم، ترجمه فوق صحیح خواهد بود.

۳۱. انعام، ۵۹- «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (و برگی از درخت نمی افتد که او از آن آگاه نباشد و هیچ دانه‌ای در تاریکی های زمین و هیچ خشک و تری نیست که در کتابی روشن ثبت نباشد).

معرفی و بررسی ترجمه قرآن کریم از دکتر حداد عادل ۹۹ □

اشکال این ترجمه آن است که «لا» در «لَا حَبَّةٍ» و «لَا رَطْبٍ» و «لَا يَابِسٍ» که لاء زائده و عطف بر «مِنْ وَرَقَةٍ» است به صورت لاء نفی جنس ترجمه شده‌اند! بسیاری از مترجمان در ترجمه این آیه لغزیده‌اند! ترجمه دقیق آیه چنین است: و هیچ برگگی و هیچ دانه‌ای و هیچ ترو خشکی فرو نمی‌افتد مگر اینکه خدا آن را می‌داند [آری، اینها سقوط نمی‌کنند] مگر اینکه در کتابی روشن ثبت است».

زمخشری در کشاف می‌نویسد: و لا حبة... و لا رطبٍ و لا يابسٍ عطف علی ورقة و داخل فی حکمها کانه قیل و ما یسقط شیء من هذه الاشياء الا يعلمها و قوله «الافی کتاب» کالتکریر لقوله، لان معنی «الافی علمها» و معنی «الافی کتاب مبین» واحد.

ابوحیان در البحر المحیط و علامه در المیزان نیز همین را می‌گویند.

در پایان، یادآور می‌شوم که این ترجمه از جهت رعایت علائم سجاوندی، به ویژه ویرایش محتوایی، نیازمند بازنگری به گونه دقیق‌تر است. مخصوصاً انتظار همگان از مترجم عالی‌مقام آن که ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی را بر عهده دارند در این باره بیشتر است و «شیوه‌نامه آیین نگارش و ویرایش» آن مؤسسه نامدار هم مؤیدی دیگر بر این چشمداشت است که البته ویرایش محتوایی، امری فراتر از این امور به شمار می‌رود.

سیر روند تکاملی این اثر در چاپ‌های بعدی با توجه به دیدگاه‌های ناقدان و پیشنهاد‌های اصلاحی آنان، آرزوی همه فارسی‌زبانان به ویژه دوستانان ترجمه‌های سرآمد و ممتاز است. برای مترجم فرهنگدوست و ارجمند آرزوی موفقیت روز افزون دارم.

■